

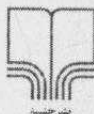


می خواهم فیلم نامه بنویسم

يك روش علمی

احمد طالبی نژاد

www.ketab.ir



سرشناسه: طالبی نژاد، احمد، ۲۳۲.
عنوان و نام پدیدآور: می خواهم فیلم نامه بنویسم: یک ربه ی شخصی / احمد طالبی نژاد
مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ۱۱۵ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۹-۶۶۹-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: فیلم نامه نویسی
موضوع: فیلم نامه ها -- فن
موضوع: فیلم نامه های فارسی
موضوع: سینما -- پی رنگ ها، مضمون ها و غیره
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ م ۲ ط / PN1۹۹۶
رده بندی دیویی: ۸۰۸ / ۰۶۶۷۹۱۴۳
شماره ی کتاب شناسی ملی: ۴۱۵۵۴۰۷



cheshmehpublication



telegram.me/cheshmehpublication

www.cheshmeh.ir

رده‌بندی نشر چشمه: هنر - سینما

می‌خواهم فیلم‌نامه بنویسم

احمد طالبی‌نژاد

ویراستار: محسن آروم

مدیر هنری: مجید عباسی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دالاهو

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۶، تهران

طرفی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه اقتباس، استفاده، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۲-۶۰۰۰۰۰۰۰۰

دفتر نشر چشمه:

تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲.

تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کوثر:

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرین، پلاک ۱۰۷.

تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کوثر:

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کوثر، پلاک ۴.

تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن:

تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیایش، خیابان حافظی، نبش خیابان خاکی.

مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲.

تلفن: ۷۵۹۳۵۲۵۵

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل:

بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل.

تلفن: (۰۱۱) ۴۲۴۷۶۵۷۱

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی پریس:

تهران، پاسداران، نبش گلستان یکم، مجتمع پریس، طبقه‌ی ۲.

تلفن: ۹۱۰۰۱۲۵۸

فهرست

۷	پیش‌درآما
۱۱	من از کجا شروع کنی منم و اما
۱۳	شهرزاد به دادم بر
۱۸	این نه منم، نه من منم
۱۹	عمویادگار، خوابی یا بیدار؟
۲۰	از پسر چه خبر؟
۲۳	تا مرد سخن نگفته باشد...
۳۴	تا بستی تو بار سفر
۳۷	آغاز و پایان، مسئله این است
۳۹	از این راه به کجا می‌رسم؟
۴۴	نقطه‌ی عطف (تحول)، یا خسته شدم؛ یک کاری بکن
۵۰	زمین آماده برای ساخت
۵۵	پدر و پسر
۹۹	سکانس آخر
۱۰۴	من، سکوت، پدرم

پیش درآمد

«جالب است من... و از مردم می پرسم که چه چیزی فیلم نامه را موفق می کند؟ چه چیزی باعث شده تا این کتاب چگونه فیلم نامه بنویسیم از کتاب های مشابه متمایز شود؟... به این نتیجه رسیدم که استفاده از تجربه های شخصی و تجربی نهم ترین عامل همه گیر شدن این اثر بوده است. تمرکز بر این بود که اساساً نویسنده چه حس یا تجربه ای را در مواجهه با یک صفحه ی کاغذ سفید خواهد داشت؟ چه افکار و احساس ها و هیجان هایی به ذهنش خاور می شود؟ وقتی در مقابل این برگه ی سفید قرار می گیرد؟ گمان می کنم این بخشی است که توانسته ام در کتاب های فیلم نامه نویسی ام تمام و کمال به آن پردازم... من از مثال ها استفاده می کنم؛ چرا که به نظرم تنها راه درست آموزش است... نه از مثال ها است... کتاب من ساده است. من سال ها وقت صرف کردم که به سبکی ساده برسم. شغل من ساده است و زیاده به خوبی آموخته ام. کاری که من می کنم و حسی که دارم مهم ترین چیز است و آن چیزی نیست جز مشارکت روز به روز رو به رشد آدم های دیگر.»

سید فیلد

مدخل

چند سال پیش و اگر دقیق تر بگویم از وقتی فیلم بازگشت ساخته ی زویا گنیتسف، سینما در بسته ی روسی، را دیدم، طرحی برای فیلم نامه ذهنم را درگیر کرد. بازگشت ماجرای دو برادر نوجوان را روایت می کند که با مادر و مادر بزرگشان در شهری کوچک زندگی می کنند. یک روز هنگامی که از بازی های روزانه به خانه ی کوچکشان برمی گردند، با مردی روبه روی می شوند که، به گفته ی مادر، پدر آن هاست. بچه ها هیچ خاطره ای از این پدر، که معلوم نیست در این دوازده سال کجا بوده، ندارند. در هیچ کجای ذهن آن دو نشانه ای از وجود او یافت نمی شود. به قول باشو در فیلم باشو غریبه ی کوچک: «پدر؟ تابه حال کجا بوده؟» و مادر در پاسخ این پرسش مهم می گوید «حالا که اومده.» به هر حال این پدر که از همان بر خورد نخست با فرزندانش در می یابیم روحیه ای خشن و سخت گیرانه دارد، پسرانش را به سفری کوتاه می برد؛ سفری در دل طبیعت زمخت و خشن، و در آن سفر است که بچه ها با ماهیت واقعی پدر آشنا می شوند؛ مردی مستبد، خودخواه، اما دلسوز. او می خواهد از

فرزندانش در این سفر مردانی خودکفا و متکی به نفس بسازد. ولی آن‌ها که زندگی رها و خودرویی داشته‌اند، به راحتی زیر یوغ پدر نمی‌روند و کشمکش دشوار میان‌شان درمی‌گیرد که به مرگ پدر می‌انجامد. در گیرودار این سفر پُرماجر آنچه‌ها به بلوغی زود هنگام دست می‌یابند. پس از دیدن فیلم موضوع تلخ اما مهمش چنان بر ذهن من مستولی شد که تا مدت‌ها نمی‌توانستم از آن رهایی یابم. آخر من هم درگیر مشکلاتی مشابه بودم و برای غلبه بر آن همان شیوه را در پیش گرفته بودم. آخرین پسر من در حال گذران دوران نوجوانی و تحولات ناشی از آن بود. او، برخلاف دو پسر دیگر من که نوجوانی و جوانی نسبتاً آرامی را سپری کردند و می‌کنند، روحیه‌ای متلاطم و ناساز داشت. از پانزده سالگی وارد فضاها می‌شد که برای سنش سنگین بود. نمی‌دانم بر اثر چه حس و حالی شروع به خواندن آثار شاعران و نویسندگانی کرده بود که از ظرفیت سنی او فراتر بودند؛ از صادق هدایت گرفته تا احمد محمود، ابراهیم گلستان، احمد شاملو، احمد رضا احمدی و... طبعاً باید از این که پسر من، علاوه بر سایر همسنانش اوقات خود را به بطلالت نمی‌گذراند و در مسیری قرار گرفته بود که خودم تا سن بیست و سه سالگی که دانشجوی شدم با آن بیگانه بودم، شادمان می‌بودم و احساس غرور می‌کردم. اما آشنایی زود هنگام او با مسیری که ایشان در آن سن و سال چندان آسان نیست، تبعاتی داشت. انباشت ذهنی او عملاً باعث بروز ناسازگاری‌هایی بین او و ما — من و مادر و برادرانش — شد. عاشق شدن زود هنگام، چشیدن طعم تلخ شکست در عشق، عصبیت، مداوم بی‌اعتنایی به درس و مشق و نفرت از رشته‌ای که می‌خواند و انتخاب خودش هم بود، ریاضی فیزیکی، ریاضی، متریک، برهان، ما به این که او را وادار به ادامه‌ی تحصیل در آن رشته کرده‌ایم و گرایش شدید به رشته‌های مختلف، تئوری و اثباتی، از جمله نقاط مهم اختلاف بین ما به ویژه من بود که مایل نبوده و نیستم او نیز همچون خودم وارد عرصه‌ی زندگی و هنر شود و ترجیح می‌دادم مسیر طبیعی زندگی را مثل دیگران طی کند، ولی او دست به تجربه‌هایی می‌زد. نوشتن داستان، گفتن شعر و گرایش به موسیقی — که اتفاقاً با این یکی به شدت موافق بودم، چون می‌دانستم موسیقی، شناختن و آگاهی از دگرپری ریاضی هم کارساز است — همه‌ی وقت و ذهن او را پُر کرد و سرانجام هم دیپلمش را با پایین‌ترین نمرات پس گرفت و در رشته‌ی زبان ایتالیایی دانشگاه آزاد پذیرفته شد که انتخاب خودش بود اما این را هم جدی نگرفت. یک سال بعد بار دیگر کنکور داد و در رشته‌ی دلخواهش، ادبیات نمایشی، دانشگاه آزاد پذیرفته شد. موضوع فیلم بازگشت، به شکل بارزتری مرا با خود درگیر کرد و احساس کردم حالا وقت آن رسیده که این مشکل شخصی را در سطح نوشتن به یک معضل اجتماعی و عمومی تبدیل کنم؛ چون می‌دیدم که بسیاری از همسنانم دچار س هستند. بر اثر تحولات اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیک، فاصله‌ی نسل ما، که در میان‌سال‌ها به سر می‌بریم، با فرزندان مان تنها تفاوت یک نسل نیست، بلکه آن‌ها چند نسل از ما پیش افتاده‌اند یا بهتر بگویم ما از آنان عقب افتاده‌ایم. هر چند به قول شاعر معاصر احمد رضا احمدی: «آن‌ها پیش نیفتاده‌اند، بلکه پرت افتاده‌اند.» پس به فکر نگارش فیلم نامه‌ای افتادم که بتواند این فاصله یا تفاوت را بیان کند؛ یک جور حدیث نفس که البته قابلیت تبدیل شدن به یک درد مشترک را هم داشته باشد. مدت‌ها با این مسئله درگیر بودم و هر چند انگیزه‌ام برای بیان آن بسیار قوی بود، اما دستم به کار نوشتن نمی‌رفت. بارها قلم و کاغذ برداشتم و آماده‌ی نوشتن شدم، اما گویی گرفتار جادویی شده

باشم، حتا یک کلمه هم بر کاغذ نقش نمی‌بست. موقعیتی شبیه به آن‌چه محمود شایان، قهرمان فیلم بسیار ارزشمند درخت گلایی اثر داریوش مهرجویی، در آن قرار گرفته؛ نویسنده‌ای که ذهنش سترون شده. خیلی به دلیل یا دلایل این خشکیدن قلم فکر می‌کردم تا این‌که این اواخر متوجه شدم تنها به خود موضوع و ابعادش به عنوان دغدغی شخصی فکر کرده‌ام، اما نه از منظر درام‌نویسی، بلکه از دیدگاه روان‌شناختی. به عبارت دیگر من پدرا نه با این موضوع برخورد می‌کردم نه هنرمندانه. بارها شنیده و خوانده‌ایم که اثر هنری در اصل حدیث نفس هنرمند است، حتا اگر موضوع اثر در ظاهر ربطی به زندگی او نداشته باشد. بر این اساس حتا داستان پُر رمز و راز و تودرتو و شبه‌مالی‌خواییی بوف کور نیز بخشی از هویت صادق هدایت را روایت می‌کند. «تجربه‌های زندگی‌تان مواد خام فیلم‌نامه‌های‌تان هستند؛ چه خودتان متوجه باشید، چه نباشید، هر چه می‌نویسید، نتیجه‌ی اتفاق‌هایی است که برای‌تان، در اطراف‌تان، یا در درون‌تان رخ داده است. مجموعه‌ی تجربه‌های زندگی‌تان و تأثیری که روی شما گذاشته‌اند، انباری است برای مواد خام داستانی.»^۱ حال پرسش این است که تکلیف نویسنده‌ای که حراش نوشتن فیلم‌نامه باشد و براساس سفارش از سوی تهیه‌کننده یا کارگردان طرحی یا داستانی را به فیلم‌نامه تبدیل می‌کند چیست و چه جایگاهی دارد؟ آیا او صرفاً نویسنده‌ای حرفه‌ای است که در ازای دستمزد می‌نویسد و مزایای کارش را با او سفارش داده شده، ربطی به دغدغه‌های خودش ندارد؟ پاسخ قطعی وجود ندارد، اما می‌توان گفت حتا چنین پرسندگانی هم، هنگام نوشتن فیلم‌نامه‌ی سفارشی، بخشی از دغدغه‌های شخصی‌شان را وارد داستان می‌کنند. این جای بحث قدیمی نظریه‌ی مؤلف هم مطرح می‌شود که فعلاً به کار ما نمی‌آید. اما و به هر حال نویسنده‌ی مواد خامی است که موضوع را ابتدا از آن خود کند و سپس به درام‌تیزه کردنش به عنوان داستان، نمایش‌نامه و فیلم‌نامه بپردازد. گمان من این بود که موضوع مورد اشاره به حد کافی ذهنم را مشغول کرده و اگر شروع به نوشتنش نکنم، در گذشتن از آن نخواهم بود. یک موضوع از بدو نطفه بستن در ذهن، همانند چنین در رحم مادر رشد می‌کند و در زمان معین، و درحالی‌که همه‌ی ابعادش شکل گرفته، خود را به عرصه‌ی وجود می‌رساند. کسی نمی‌تواند و نباید از آن را به عقب بپندارد. پس باید کاری می‌کردم تا چنینی را به عرصه‌ی وجود بیاورم که مدت زیادی در ذهنم رشد کرده و با لگدهایی که به دیواره‌ی رحم (ذهنم) می‌زد، از من می‌خواست از آن دنیای محدود، که دیگر سررسه‌ی کامل برای رشد در اختیارش نمی‌گذاشت، رهایش کنم. و این دشوارترین مرحله‌ی نگارش یک اثر دراماتیک از جمله فیلم‌نامه است. سال‌ها در کلاس‌هایی که داشته‌ام، دانشجویان و هنرجویان، درباره‌ی موضوع‌هایی که ذهن‌شان را درگیر کرده و تصمیم دارند بر مبنایش فیلم‌نامه بنویسند، پرسش‌هایی را مطرح می‌کردند و اصلی‌ترینش این بود که «از کجا باید شروع کنیم؟»